

در این شماره:

نوآوری سرمایه جهانی

دولت فاشیست ترکیه و سرکوب کردستان

آنان که باد می کارند

موقعیت تحصیلات عالی و اشتغال زنان

درباره پراتیک اجتماعی و مسئله تنوری

پشت خنده‌های «خندوانه»

آتش • شماره ۴۷ • مهر ۱۳۹۴

email: atash1917@gmail.com



یاد ماندگار شاهرخ

و ریشه‌ای جامعه‌اند، درس‌ها دارد. به ویژه برای جوانانی که شور و انگیزه و توان‌شان زیر چکمه رژیم مذهبی لگدمال می‌شود و جمهوری اسلامی جز بیکاری و بی‌آیندگی و بی‌هویتی چیزی نصیب‌شان نکرده است. در زندگی نامه‌هایی که این روزها منتشر می‌شود بسیاری روی این نکته تاکید می‌گذارند که شاهرخ یک کارگر بود؛ کارگر نقاش ساختمان. اما جایگاه شاهرخ پیش از آن که با شغل و موقعیت طبقاتی‌اش تعریف شود با اندیشه و عمل مبارزاتی‌اش رقم خورد. او از کودکی با مسائل سیاسی آشنا شد و به ویژه از زمان انقلاب ۵۷ در سنین نوجوانی درگیر فعالیت مبارزاتی شد و تا پایان بر این مسیر باقی ماند. در دهه ۱۳۸۰، شاهرخ به مثابه یکی از رهبران ادامه در صفحه بعد

امسال روزهای پایانی شهریور ماه که کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ را در یادها زنده می‌کند، مهر جنایتی دیگر خورد. صبح ۲۲ شهریور، هم بندان شاهرخ زمانی در زندان گوهردشت کرج با پیکر بی جان این مبارز آگاه و سخنگوی بیباک زندانیان چپ و فعالان جنبش کارگری روبرو شدند. خبر به سرعت پیچید و موجی از اندوه و خشم را در میان بستگان و رفقا و یاران دیده و نادیده شاهرخ برانگیخت. مراسم تدفین پیکر شاهرخ در تبریز به نخستین اعتراض جمعی در واکنش به این جنایت تبدیل شد. و این تازه آغاز کاری است که باید انجام شود.

زندگی و مرگ شاهرخ زمانی برای همه کسانی که تحمل بهره‌کشی و ستم را ندارند و خواهان دگرگونی واقعی

اسلامی با آمریکا و دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری غرب و شرق است. اینک طبقه حاکم احساس می‌کند که در سرکوب آشکار مخالفان و معترضان و به طور کلی توده‌های جان به لب رسیده، دستش بازتر است. بر این باور است که جنایاتش با سکوت رضایتمندان و چشم‌پوشی «جامعه جهانی» روبرو خواهد شد. از طرف دیگر، طبقه حاکم می‌داند که محکم کردن بند و بست‌ها با اربابان جهان و تضمین امنیت نظام ضدمردمی‌اش در گرو برقراری شرایط آرام و با ثبات و بی‌خطر برای سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی است. در شرایطی که نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی گرفتار بحران ادامه‌دار اقتصادی است، کسب سودهای بیشتر و سریع‌تر به اجرای برنامه‌های ریاضت‌کشی در کشورهای مختلف گره خورده است. این یعنی بهره‌کشی شدیدتر از ادامه در صفحه بعد

جمهوری اسلامی، پروژه پلیدی را کلید زده است. نشانه‌های دور جدید پیگرد و سرکوب و جنایت آشکار است. در فاصله کوتاهی از قتل شاهرخ زمانی در زندان گوهردشت، حکم ۹ سال حبس برای محمود صالحی رهبر شناخته‌شده جنبش کارگری صادر شد. سپس نوبت به دستگیری علی نجاتی یکی از سخنگویان سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه و چند تن از کنشگران جنبش‌های مدنی در اندیشک و چندین فعال دانشجویی در تهران و کرج و دیگر شهرها رسید. ادامه این رویدادها، سرکوب جوانان عاصی و محروم تحت عنوان «مبارزه با ارادل و اوباش» و تشدید فعالیت گشت ارشاد برای سرکوب زنان است. پیشروان و سازماندهان و فعالانی که در صف مقدم جنبش‌ها قرار دارند آماج اصلی حملات رژیم‌اند. این حرکت گستاخانه، نتیجه مستقیم بند و بست‌های اخیر جمهوری

ضرورت عاجل...

کارگران و زحمتکشان؛ یعنی محرومیت بیشتر توده‌های مردم از امکانات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی؛ یعنی تشدید فقر و فلاکت و انباشته شدن استیصال و ناراضی‌تری در لایه‌های زیرین جامعه. در این اوضاع، وجود نیروهایی که ماهیت و عملکرد و اهداف ضد مردمی طبقه حاکم و اربابان امپریالیستش را افشا می‌کنند و آگاهی سیاسی را می‌گسترانند برای جمهوری اسلامی غیر تحمل می‌شود. فعالیت نیروهایی که توده‌ها را به اتحاد و تشکل، به مقاومت و اعتراض علیه وضع موجود فرا می‌خوانند برای جمهوری اسلامی خطر آفرین می‌شود. مهار و خنثی کردن نیروهای کمونیست و چپ و کارگران آگاه و پیشرو که سرسازش با رژیم ندارند در دستور روز قرار می‌گیرد. نه فقط این‌ها، که آن گروه از کنشگران جنبش‌های زنان و روشنفکران و هنرمندان تأثیرگذار که تسلیم سیاست تهدید و تطمیع حکومت نمی‌شوند نیز زیر ضرب می‌روند. پشتوانه ذهنی این سرکوبگری را تبلیغات ضد کمونیستی و ضد چپ رسانه‌ها و مطبوعات رسمی فراهم می‌کند. تبلیغاتی که این روزها دوباره اوج گرفته است. مخاطبان این رسانه‌ها، بخش‌های روشنفکری و دانشگاهی‌اند. یعنی همان‌ها که می‌توانند شاخک‌های حساس جامعه و در مواردی آغازگر روشننگری‌ها و اعتراضات سیاسی باشند. دروغ‌پردازی‌ها و تاریخ‌سازی‌های امثال محمد قوچانی، یک جدل تئوریک ضد کمونیستی و بورژوازی عام نیست. می‌خواهند به جوانان و روشنفکران نسل جدید این دروغ را بباوراند که کمونیست‌ها و چپی‌ها اگر به قدرت می‌رسیدند در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جهنمی می‌ساختند که وضعیت کنونی ایران تحت جمهوری اسلامی در برابرش بهشت به حساب می‌آمد. و نه فقط این، که حتی قبل از کسب قدرت یعنی زمانی که در اپوزیسیون هستند نیز جز جنایت و توطئه و خیانت و دزدی و ترور

کاری نمی‌کنند. می‌خواهند کاری کنند که کسی در مقابل سرکوب و نیروهای کمونیست و ترقی‌خواه و مردمی حساسیتی از خود نشان ندهد. مخالفت و اعتراضی ابراز نکنند. هدفشان این است که به ویژه جوانان به جنایات گذشته و حال جمهوری اسلامی به عنوان ماجرابی فرعی نگاه کنند که ربطی به سرنوشتشان ندارد. نقش رسانه‌های ضد کمونیست، راحت‌تر کردن کار جلا دادن است. باید متحدهانه در برابر دور جدید سرکوب‌ها واکنش نشان دهیم. باید بخش‌های مختلف مردم را به مقاومت و اعتراض علیه نظام سرکوبگر برانگیزیم. سکوت، تغلل و یا توهم به اینکه «موجی آمده و به شکلی از سر ما خواهد گذشت» جایز نیست. به قول یکی از انقلابیون آمریکای لاتین در دهه ۱۹۶۰ هیچ مرگی زبانه‌تر از در سنگر نشستن و شلیک نکردن نیست. تجربه قتل‌های زنجیره‌ای در پایان دهه ۱۳۶۰ و انفعال و هراس فلج‌کننده بخش بزرگی از جامعه روشنفکری را که خود آماج آن جنایات بودند به یاد آوریم. روشنفکران بی‌اصول و بی‌آبرویی که برای روحانی‌ها و سردار سلیمانی‌ها هورا می‌کشند و همزمان خود را در صف دگراندیشان جا می‌زنند طرد کنیم. این موج سرکوب و جنایت را فقط با افشاگری و انتشار آگاهی و مبارزه مستقیم می‌توان عقب راند و فرو نشاند. سازماندهی مبارزه مشخص حول این مسئله یک ضرورت عاجل است. بدون پرداختن به این موضوعات مشخص و مهم مبارزاتی و ارتقاء آگاهی و عزم و توان انقلابی مردم در جریان چنین مقاومت‌ها و اعتراض‌هایی نمی‌توان توده‌ها را درگیر ساختن جنبشی کرد که هدفش انجام انقلاب قهرآمیز و ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی با دورنمای تحقق دنیایی کمونیستی است و برای دگرگونی ریشه‌ای اقتصاد و سیاست و فرهنگ پیش از هر چیز قدرت سیاسی حاکم را نشانه می‌گیرد. ■

یاد ماندگار...

«کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری» و «هیئت بازگشایی سندیکای کارگران ساختمانی و نقاش» در عرصه جنبش کارگری شناخته شد. در این عرصه شاهرخ تلاش کرد مقابل نفوذ خطوط رفرمیستی و سازشکار در این جنبش بایستد. او در هر فرصت اعتقاد و آرزوی عمیق خود به از میان بردن نظام مالکیت خصوصی و رهایی کارگران و زحمتکشان از بند استثمار سرمایه‌داری را اعلام می‌کرد. بخش موثر دیگری از فعالیت مبارزاتی شاهرخ به دوران اسارت مربوط می‌شود. او در سال ۱۳۹۰ به جرم «تشکیل گروه برای برهم زدن امنیت ملی» راهی زندان شد. روزهای آزار و فشار؛ مقاومت و اعتصاب غذا؛ جا به جایی از زندان این شهر به آن شهر؛ از این بند به آن بند؛ و سرانجام ماندگار شدن در زندان گوهردشت. شاهرخ زمانی می‌دانست که مبارزه طبقاتی دیوار و سیم خاردار نمی‌شناسد و او به عنوان یک رهبر شناخته شده چپ، در زندان نیز باید تربیون انقلاب محرومان و ستمدیدگان باشد؛ در برابر دستگاه سرکوب پرچم مقاومت را برافراشته نگاه دارد؛ لحظه‌ای از افشای جنایاتی که در زندان‌ها بر اسیران سیاسی و عادی می‌گذرد باز نایستد؛ و علیرغم همه فشارها و تهدیدهای دژخیمان (و نیز رویکردها و سیاست‌های سازشکارانه و بورژوازی در گروه بندی‌های زندانیان) یک فضای کلکتیو سیاسی مبارزاتی سازش‌ناپذیر بسازد. شاهرخ زمانی همه تلاش خود را به کار بست تا ارتباط فکری با جمع‌ها و مسائل مبارزاتی مربوط به جنبش کارگری و چپ خارج از زندان قطع نشود و در مباحثات جاری نقش بازی کند. اینک جمهوری اسلامی، شاهرخ را از ما روده است. این صدای رسای افشاگر، این پیام آور اتحاد و تشکل برای توده‌های کارگر و زحمتکش را خاموش کرده است. ولی پیام، روحیه، شور و تعهدی که او انتشار می‌داد زنده و شاداب و متین باقی است. یادش گرامی باد! ■

اگر

دوست دارید کسی پیدا شود و معنی وابستگی به امپریالیسم و خطوط اصلی اقتصاد ایران در دوره بعد از توافق هسته‌ای را رک و راست مقابل تان بگذارد به سایت «ایرنا» (خبرگزاری دولت) رجوع کنید. همین چند روز پیش (۲۵ شهریور) مقاله‌ای تحت عنوان ادراک نادرست از مفهوم استقلال به قلم اسماعیل داوودی از گروه پژوهش و تحلیل خبری ایرنا روی این سایت قرار گرفت. این مقاله را می‌توان نظرگاه و جهت‌گیری دولت روحانی به حساب آورد. نویسنده در آغاز تلاش می‌کند تکلیف خود را با درک‌ها و شعارهای دوران انقلاب ۵۷ در زمینه استقلال روشن کند. او می‌نویسد: «استقلال یا همان اداره کشور بدون مداخله دولت‌های بیگانه را خودانزوایی و کشیدن دیوار دور کشور تعریف کردند. نتیجه این تفکر پیگیری تولید "الف" تا "ی" کالاها و خدمات کشور زیر عنوان خودکفایی در تولید گندم، برنج، بنزین، خودرو و... بود.» معلوم نیست که اشاره نویسنده به کدام جریان‌ها است. روشن است که هیچ یک از دولتمردان و جناح‌های جمهوری اسلامی (از همان روز اول استقرار رژیم جدید) چنین تفکری نداشتند و حتی اگر گهگاه شعاری می‌دادند هرگز دنبال استقلال و خودکفایی اقتصادی کشور نبودند. راستای سیاست اقتصادی آنان را ادامه استخراج و عرضه و فروش نفت در بازارهای جهانی تعیین می‌کرد. الگویی غیر از همان اقتصاد نفت محور و وابسته به بازار جهانی برای شان قابل تصور نبود. و همانطور که می‌بینیم تا امروز نیز به همان الگو وفادار مانده‌اند. واقعیت این است که فقط بخشی از نیروهای کمونیست و چپ انقلابی بودند که ایده‌هایی جامعه از نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی و تبدیل کردن ایران به پایگاهی برای پیشروی انقلاب جهانی کمونیستی را در سر داشتند و در راستای این هدف، خواهان قطع بندهای وابستگی به امپریالیسم از جمله در زمینه اقتصاد بودند.

در ادامه، نویسنده سیاستی را که خود با آن توافق دارد جلو می‌گذارد: «باید کالاهای اساسی و راهبردی را در داخل تولید کرد و در دیگر زمینه‌ها باید بر بخش‌هایی متمرکز شد که در آن مزیت اقتصادی وجود دارد.» تا اینجا او هیچ حرف روشنی نزنده است. نه مشخص کرده که کالاهای اساسی و راهبردی از نظر او چه چیزهایی هستند و نه از بخش‌هایی که به اصطلاح مزیت اقتصادی دارند یا به زبان بازاری و

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blogspot.com

نوآوری سرمایه جهانی شاخ و دم ندارد

بورژوازی «فعالیت در آن‌ها صرفه دارد» چیزی گفته است. البته اگر به جزوه‌های دستورالعمل صندوق بین‌المللی پول در آغاز دهه ۱۹۹۰ رجوع کنید دقیقاً با عباراتی که تحلیلگر ایرنا استفاده کرده روبرو می‌شوید. این فرمان نهادهای مالی سیاست‌گذار در نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه است که در تقسیم کار بین‌المللی باید اقتصاد خود را حول محور یکی دو کالا که می‌توانید در بازار جهانی برایش مشتری پیدا کنید سازمان دهید. در مورد ایران مشخصاً نفت و گاز. غیر از این‌ها اگر در طرح‌های اقتصادی منطقه‌ای موفق شدید کالاهایی ارزان و قابل رقابت با کالاهای تولید شده در کشورهای حول و حوش تولید کنید، بخت خود را برای توسعه این رشته‌ها بیازمایید. اگر بحران و رکود بالا گرفت، یا حساب و کتاب و صف بندی‌های سیاسی باعث شد که بازارهای منطقه‌ای به رویتان بسته شود، یا اصلاً به هر علت گرفتار تحریم اقتصادی شدید، ضرر و زیان پای خودتان است. برای هیچکس هم مهم نیست که این وسط چه بلایی بر سر نیروی کاری که از گردونه تولید به بیرون پرتاب می‌شود و به خیل بیکاران و فقیرانی می‌پیوندد می‌آید.

از اینجا‌ی مقاله به بعد، نویسندگان روشن‌تر حرف می‌زنند. اول از همه روشن می‌کند که صنعت خودرو سازی دیگر نمی‌تواند یا نباید به شکلی که در سی سال گذشته جلو رفته ادامه دهد. او از «تولید خودروهای بی کیفیت و گران قیمت» و «هزینه‌های مالی» و «خسارت‌های جانی» که به بار آورده انتقاد می‌کند. با این حساب، مزیت اقتصادی مورد نظر نویسندگان در خودرو سازی‌ها نباید جست و جو کرد. او تأکید می‌کند که:

«سیاست‌گذاران اقتصادی باید قبول کنند ما در همه حوزه‌ها مزیت اقتصادی نداریم و باید به تولید کالاهایی بپردازیم که در آن از مزیت اقتصادی برخوردار هستیم و کالاهای دیگر را از کشورهای دیگر تأمین کنیم.»

اما محدوده حوزه‌های دارای مزیت اقتصادی کجاست و آن «کالاهای دیگر» (یعنی کالاهای وارداتی) کدامند؟ نویسندگان همان سیاستی را روی کاغذ می‌آورد که به احتمال زیاد در جلسات مشترک متعدد بین هیئت‌های نمایندگی و مشاوران اقتصادی کشورهای

امپریالیستی به مقامات جمهوری اسلامی تفهیم و تدوین شده است:

«با توجه به دسترسی به منابع غنی گاز و میعانات نفتی با قیمت رقابتی مناسب، دارا بودن ساحل‌های مناسب برای ساخت بندرهای صادراتی، قرار گرفتن منابع گازی خوراک پتروشیمی در کرانه خلیج فارس، موقعیت جغرافیایی مناسب به لحاظ نزدیکی به بازارهای آسیا از جمله چین و هند و همچنین اروپا، فراوانی جمعیت کشور به لحاظ ظرفیت‌های تقاضای داخلی، رژیم مالیاتی مناسب و سازگار برای صادرات و همچنین نیروی انسانی تحصیل کرده، جوان و ارزان، ما می‌توانیم در صنعت پتروشیمی موفق باشیم.»

خلاصه اش این می‌شود که در ایران این امکان برای طبقه حاکمه سرمایه دار وجود دارد که با بهره‌کشی از نیروی کار ارزان و استفاده ارزان از منابع عظیم مواد خام مورد نیاز و بهره‌مند شدن از فن‌آوری و دانش فنی و سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی، صنعت پتروشیمی را رونق داده و به بازارهای گسترده بین‌المللی و داخلی تکیه کند و سودهای کلان استخراج کند.

پس تا اینجا کار، شمای اقتصاد ایران می‌شود: نفت و گاز به عنوان کالاهای اساسی و راهبردی و پتروشیمی به مثابه عرصه دارای مزیت اقتصادی. اما از نظر تحلیلگر ایرنا، کدام بخش‌های دیگر اقتصاد است که با صرفه نیست و باید درشان را تخته کرد:

«تولید برخی کالاها صرفه اقتصادی ندارد. این که قطعه‌ای در صنعت نفت را تنها دو یا سه شرکت تولید می‌کنند به این معنا نیست که دیگران قادر به تولید آن نیستند بلکه می‌تواند به این مفهوم باشد که تولید این قطعه‌ها برای بسیاری از این کشورها صرفه اقتصادی ندارد. اگر در یکی از صنایع، تعدادی محدود از یک قطعه خاص مورد نیاز است لازم نیست خط تولید آن قطعه را در کشور راه‌اندازی کنیم و به این ترتیب خرسند باشیم که در آن صنعت به خودکفایی دست یافته ایم. این به معنای نادیده گرفتن تقسیم کار بین‌المللی است که در تولید جهانی اصلی مهم به شمار می‌آید.»

رک‌تر از این نمی‌شود خط وابستگی را جلو گذاشت. قطعه‌سازی یا به قولی صنایع تکمیلی که بخش گسترده‌ای از آن‌ها در ایران در کارگاه‌های متوسط (بیرون و یا به عنوان شاخه‌ای مرتبط

با صنایع اصلی و بزرگ) انجام می‌شود باید کنار گذاشته شود. حتماً حکمتی در کار است که در این دنیا، مراکز معدودی برای تولیدشان وجود دارد. حکمتش چیزی جز اعمال انحصار آن چند شرکت معدود و کنترل بازار و مصرف‌کنندگان کالاهای تکمیلی و ترمیمی در درازمدت نیست. واقعیت این است که نه فقط در ایران که در سطح دنیا، طی شرایط سیاسی مشخص که با بحران‌ها و از هم گسیختگی‌های منطقه‌ای در سه دهه اخیر رقم خورده، تعداد زیادی کارخانه کوچک و کارگاه متوسط «کپی کار» و قطعه‌ساز برای تکمیل یا ترمیم تجهیزات صنعتی کهنه شده و گران در بازارهای انحصاری ایجاد شده‌اند. این‌ها در شرایط تشدید رکود اقتصاد جهانی و انقباض بازارهای بین‌المللی، جا را برای کالاهای مصرفی عرضه شده از طرف شرکت‌های بزرگ (و مشخصاً صنایع یدکی ساز و تکمیلی وابسته به بنگاه‌های امپریالیستی) تنگ کرده‌اند. به نظر می‌آید که یکی از شروط سرمایه‌گذاری‌های خارجی و فعالیت این بنگاه‌ها در اقتصاد ایران گشودن بازار داخلی به روی این کالاهای مصرفی وارداتی است. به همین خاطر است که نویسنده سایت خبرگزاری دولت هشدار می‌دهد «تقسیم کار بین‌المللی» را نباید نادیده گرفت. یعنی باید به ساز قدرت‌هایی که این تقسیم کار بین‌المللی را حفظ و هدایت می‌کنند رقصید. تأکید بر «اصل مهم تقسیم کار بین‌المللی» یعنی گردن گذاشتن به جایگاه درجه دوم و تحت سلطه‌ای که نظام جهانی امپریالیستی برای ایران در اقتصاد بین‌المللی در نظر گرفته است.

فکر می‌کنید این وسط چیزی از قلم افتاده است؟ درست حدس زدید: کشاورزی. عرصه‌ای که محصولات اساسی مورد نیاز مردم را تولید می‌کند و قاعدتاً باید یک بخش اساسی یا راهبردی اقتصاد به حساب آید. اما از نظر نویسندگان ایرنا چنین نیست چون به همه چیز از پشت عینک صرفه اقتصادی و سود و قانون ارزش و تقسیم کار بین‌المللی نگاه می‌کنند:

«خودکفایی در برخی حوزه‌ها غیرممکن است. کشور ما در حوزه کشاورزی با کم‌آبی شدید و چالش‌های زیست محیطی زیادی روبرو است و با توجه به میزان بهره‌وری پایین و کمبود آب، خودکفایی در کشاورزی از نظر

عقلانی ناممکن شده است. همچنان که در سال زراعی ۱۳۸۴-۱۳۸۳ رخ داد، می‌توان در تولید یک محصول نظیر گندم خودکفا شد اما ناگزیر در ده‌ها محصول دیگر وابسته‌تر از قبل خواهیم شد.»

حرفی نیست. در چارچوب عقلانیت سرمایه‌داری این حرف‌ها درست است. اما عقلانیت سرمایه‌داری از زاویه منافع مردم و ظرفیت‌های مادی گسترده در برابر نوع بشر عین جنون است؛ هرج و مرج در تولید است و گسترش دائمی سود برای اقلیت جامعه که خود اسیر و برده حیات و حرکت سرمایه‌اند؛ تخریب مکرر نیروهای تولیدی در جنگ‌ها و بحران‌ها است. در این عقلانیت، انسان‌ها پیچ و مهره‌های ماشین تولید سودند و بس. سرمایه‌زنده و ارزش‌آفرین‌اند اما تابع و در چنگال سرمایه‌مده. بر مبنای حرکت کوری که همین عقلانیت جنون‌آمیز سازمان داده، اقتصاد کشاورزی در ایران و در بخش‌های بزرگی از دنیا به این روز افتاده است. تازه ایران جزء آن دسته کشورها است که هنوز تولید محصولات باغی (به خاطر سودی که سرمایه‌داران کشاورزی و تجار در بازارهای داخلی و منطقه‌ای از آن کسب می‌کنند) گسترده است و راکد نشده است. اما از حرف‌های نویسندگان ایرنا می‌توان حدس زد که بزودی قرار است زیر آب بخش کشاورزی را به طور کلی بزنند و بازار داخلی را از کالاهای کشاورزی وارداتی بر مبنای اصل مهم تقسیم کار جهانی و مزیت اقتصادی پر کنند.

در پایان، تحلیلگر ایرنا به همه اطمینان می‌دهد که برای پا بر جا ماندن نظام و جلوگیری از تضعیف آن، تنها راه ادغام و وابستگی هر چه بیشتر به نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی است. به بیان خودش «هر چه روابط اقتصادی ما با دنیا محکم‌تر، ساختار اقتصاد ما قوی‌تر و به دنبال آن اثرگذاری ما بر اقتصاد بین‌الملل بیشتر باشد، هم انزوای کشور امکان‌ناپذیر و هم تحریم بسیار دشوارتر خواهد شد.» پیام این است: نفت و گاز و محصولات پتروشیمی ارزان را برای امپریالیست‌ها و بازارهای بین‌المللی تأمین کنیم، بخش‌هایی را که با منافع سرمایه‌های امپریالیستی در تضاد می‌افتند را تعطیل کنیم و دروازه‌های کشور به روی کالاهای وارداتی مورد نظر امپریالیست‌ها می‌گشاییم. ■

حمید محمص

دولت فاشیست ترکیه بر طبل سرکوب کردستان می کوبد



کوردستان - ۱۳۸۳

درگیری‌های میان پکک و ارتش ترکیه بالا گرفته است. جمهوری فاشیستی ترکیه بار دیگر چهره سرکوبگرانه و برتری طلبانه اش را علیه ملت کرد به نمایش می‌گذارد. هواپیماهای ارتش دولت ترکیه مدام مناطق تحت سلطه پکک در شمال کردستان را بمباران می‌کنند و در شهرهای جزیره و دیاربکر به دنبال شورش جوانان حکومت نظامی اعلام شده است. تعداد زیادی از هواداران پکک و نیروهای چپ و هواداران حزب دمکراتیک خلق‌ها دستگیر شده‌اند. دفاتر این حزب در چند شهر به آتش کشیده شده است. در ظرف مدت کوتاهی حکومت ترکیه اهداف واقعی‌اش را که با عبارت‌پردازی در مورد «صلح» و «دمکراسی» پیش می‌برد نمایان کرده است.

سخنگوی دولت آمریکا در مورد این درگیری‌ها، پکک را مقصر اصلی دانسته و از طرفین خواسته که پای میز مذاکره برگردند.

این رویدادها به توهم دستیابی به حقوق ملت کرد و تعیین سرنوشتشان به دست خود در چارچوب سیستم بورژوا کمپرادوری ترکیه ضربه زده است. توهمی که به دنبال راه‌یابی تعدادی از نمایندگان حزب دمکراتیک خلق‌ها به پارلمان به رهبری دمیرتاش فراگیر شده و حتی به بیرون از مرزهای ترکیه رسوخ کرده بود.

طی چند ساله اخیر، عبدالله اوجلان رهبر زندانی پکک و دولت ترکیه اقداماتی برای مصالحه و خاتمه جنگ بر پایه ادغام پکک (و در واقع بورژوازی کرد) در سیستم حاکم انجام داده بودند. این اواخر حتی صحبت‌هایی از رسیدن به یک سازش تاریخی به میان آمده بود و حزب دمکراتیک خلق‌ها در پیشبرد روند این سازش تاریخی نقش مهمی به عهده گرفته بود. البته حکومت ترکیه به طور رسمی مذاکرات را به رسمیت نمی‌شناخت و از طریق واسطه با اوجلان مذاکره می‌کرد. هدفش خلع سلاح نیروهای مسلح پکک و پایان دادن به بیش از سه دهه مبارزه مسلحانه این حزب بود. حکومت می‌گفت که در مقابل حاضر است وجود کردها به مثابه یک ملت را به رسمیت بشناسد و برخی امتیازهای فرهنگی و اجتماعی برایشان قائل شود.

پیروزی قسمی حزب دمکراتیک خلق‌ها در انتخابات (و پیش از آن پیروزی نیروهای کرد در کوبانی بر داعش) به تقویت روحیه ناسیونالیستی در میان

توده‌های کرد انجامید. نیروهای پکک نیز بر حفظ سلاح در کوه‌های قندیل پافشاری کردند. در چنین شرایطی، کشتار وحشیانه جوانان چپ در سوروج، تحرکات ارتش ترکیه برای ساختن پایگاه‌های نظامی جدید و بمباران نیروهای «ی پ گ» در کردستان سوریه توسط ترکیه، جرقه درگیری‌های جدید نظامی را زد. نیروهای پکک دست به اقدام نظامی تلافی‌جویانه زدند. در مقابل، راست‌گرایان افراطی فاشیست ناسیونالیست ترک (ادامه جریان گرگ‌های خاکستری) نیز علیه نیروهای جنبش کردستان و گروه‌های چپ و انقلابی ترکیه وارد عمل شدند. دولت ترکیه بخشی از سیاست سرکوب جنبش را به این جریان سپرد و بار دیگر سیاست سرکوب قهری جنبش کردستان را شدت بخشید.

همه این افت و خیزها در صحنه سیاسی ترکیه و منطقه کردستان بار دیگر نشان می‌دهد که ستمگری ملی جزئی لاینفک از سیستم حاکم بر ترکیه است و هدف دولت طبقه حاکم چیزی جز قبول رسمی بردگی و همدست جنایت شدن از جانب احزابی مانند حزب دمکراتیک خلق‌ها نیست. سرکوب وحشیانه جنبش کردستان، اهم دولت ضد مردمی برای رسیدن به این هدف است. در عین حال، برخی جناح‌های حکومت ترکیه موافق سرکوب بی‌وقفه و تا به آخر پکک نیستند و می‌گویند شاید بتوان کاری کرد که اوجلان مانند نلسون ماندلا نقش محلل بزرگ را میان دولت ستمگر ترکیه با ملت ستم‌دیده کرد بازی کند.

در مقابل شاهدیم که حزب دمکراتیک خلق‌ها کماکان بر ادامه مبارزه به روش خود یعنی شرکت در بازی‌های پارلماناریستی پای می‌فشارد و بر سر برخی امتیازات چانه‌زنی می‌کند. این حرکات نشان می‌دهد که بورژوازی کرد بنا بر ماهیت و منافع طبقاتی‌اش حاضر است تا حدودی به روند مورد نظر دولت گردن بگذارد؛ اما نه زمانی که امتیازات واقعی و قابل توجه در میان نیست.

در این صحنه اما یک گرایش دیگر هم حاضر است. گرایشی که کماکان انسجام ایدئولوژیک سیاسی ندارد و از ستاد رهبری کننده انقلابی نیز محروم است. این گرایش را جوانان مبارز در شهرهای مختلف کردستان نمایندگی می‌کنند که امروز از راه‌های مختلف مسلح شده‌اند و حاضر نیستند به راحتی رهنمودهای سازشکارانه امثال حزب دمکراتیک خلق‌ها مبنی بر کنار گذاشتن روش‌های قهرآمیز مبارزه را بپذیرند.

بازتاب این اوضاع در کردستان ایران

برخی فعالین سیاسی کرد از امکان و لزوم تکرار سناریوی انتخابات ترکیه و پیروزی دمیرتاش در کردستان ایران صحبت می‌کنند.

البته این خط سیاسی جدیدی نیست. این در واقع همان خط سیاسی «جبهه متحد کرد» و اصلاح‌طلبان کرد است که بر فعالیت رفرمیستی مسالمت‌آمیز و قانونی تکیه دارد. برای نمونه بازتاب این خط را در شماره آخر

نشریه «آمانج» چاپ سنج می‌بینیم. «آمانج» چند مقاله در تقبیح درگیری میان سپاه و پژاک در منطقه کامیاران منتشر کرده و طرفداری خود از راه مسالمت و کسب امتیازات از طریق شرکت در انتخابات را اعلام کرده است. بسیاری از جوانان مبارز کردستان این خط را نادرست و خائنه می‌دانند. سخنگویان خط رفرمیستی برای ابراز تعهد خود به اصول و ارزش‌های نظام جمهوری اسلامی در اظهارات رسمی خود صحبت از «شهادی راه دفاع از میهن» می‌کنند که اشاره‌شان به جنگ ارتجاعی ایران و عراق است. اینان می‌دانند که یکی از ملزومات شرکت در بازی انتخابات با آرزوی شریک شدن در قدرت، التزام به ولایت فقیه و به رسمیت شناختن جمهوری اسلامی است. البته مشکل اصلی‌شان این است که نهادی اصلی قدرت در جمهوری اسلامی فعلاً قصد راه دادن به هر جریانی که تازه از راه رسیده را ندارند. این‌ها حتی نمی‌خواهند بخش‌هایی از اصلاح‌طلبان حکومتی را به دایره قدرت باز گردانند. با وجود این، همانطور که در مورد کردستان ترکیه هم می‌بینیم، نیروهای سیاسی نماینده بورژوازی کرد به شراکت در قدرت از طریق انتخابات به عنوان یک راه حل می‌نگرد. این خط یک بار در انتخابات شوراهای اسلامی در کردستان بخت خود را آزمود و به جایی نرسید. سپس در انتخابات ریاست جمهوری خجولانه به دفاع از روحانی پرداخت اما باز هم سرش بی کلاه ماند. ■

آنان که باد می کارند...



درگیری مهاجران با پلیس مجارستان

نوار مرگ آلان سه ساله سوری و جنازه ۱۷ مهاجر کامیون اتریشی و رنج راه هزاران مهاجر را که به عقب بازگردانی به نقاط مشترک زیادی می‌رسی: خاورمیانه، نفت، بنیادگرایی اسلامی، منافع و بده‌بستان‌های قدرت‌های جهانی، جنگ، آوارگی، خشونت، بمباران، فقر، بی‌پناهی و بی‌کاری و خفقان مردم بی‌آینده‌ای که همه‌چیزشان را از دست داده‌اند. مردمی که نه چاره‌ای در حال می‌بینند و نه امیدی به آینده، به دریا و جاده می‌زنند به امید بهبود. ناامیدی از زیستن در دنیایی که سرنوشت انسان‌ها در گرو کشتی‌های رنگارنگ رهبران از هم، هیچ ارزشی ندارد. مهم این است که کارگران، کارکنند و نفت استخراج شود و چرخ‌ها بچرخد و سود به دست آید.

از فلاکت اینان اما در اروپا بساطی پهن است، نیروی کار آماده جمعیت جوان تازه از راه رسیده و نسل آینده‌ای که این مهاجران جوان با خود می‌برند تا بیشترشان بی‌یونند به ارتش بزرگ بیکاران و بشوند نیروی ارزان و بی حقوق در بازار کار سیاه. از همین حالا، بعضی از دولت‌های اروپا در بیرون مرزهایشان دفاتر پذیرش باز کرده‌اند تا از میان پناهجویان، نیروهای ماهر و متخصص را دست چین کنند و از دست هم برآیند به بهایی ارزان. و تمام این کارها پنهان شده است پشت ژست‌های انسان‌دوستانه رهبران غرب. رهبرانی که از یک‌سو، آب در آسیاب جهنم خاورمیانه می‌کنند و از سوی دیگر ابراز آمادگی می‌کنند برای کمک!

از بشکه باروت خشم و انزجار مردم خاورمیانه هر چیزی می‌تواند بیرون آید، یکی از کم‌هزینه‌ترین و سودآورترین گزینه‌ها برای قدرت‌های دنیا پذیرفتن پناهندگی و ادغام دوباره‌شان در سیستم جهانی است. عمق فجایع، ضرورت خواست و امکان دنیایی متفاوت از این را نشان می‌دهد. اندیشیدن در چهارچوب مناسبات دنیای کنونی، مهاجران را وامی‌دارد که برای زنده ماندن و برای گذشتن از مرزهای اروپا بجنگند. در حالی که مرزهایی که باید از آن گذشت، مرزهای سرمایه‌داری است نه این کشور و آن کشور. چه آتشی به جان اروپای امپریالیست و این نظام پوسیده خواهد افتاد اگر بتوان این درک را به این سیل عظیم دردکشیدگان، انتقال داد.

متنی که در ادامه می‌خوانید، چکیده‌ای است از صحبت با دو جوان که در پی خوشبختی عازم اروپا هستند. حسن، سی ساله و کرد است و شریف افغان است و بیست‌ساله.

کجا می‌خواین برین؟

حسن: اروپا. فرقی نمی‌کنه کجاش. فقط می‌خوام برم.
شریف: آره فرقی نمی‌کنه کجا. هر جا باشه از این جا بهتره.

چرا بهتره؟

بهتره دیگه. برسیم اون جا بهمون کار می‌دن.. خونه می‌دن. دولت بهمون کمک می‌کنه. حقوق از این جا بیشتره...

چه جور می‌خواین برین؟

حسن: از این جا می‌ریم استانبول. از طریق یه آشنا یه گروه که آدما رو قاچاقی می‌بره یونان پیدا کردیم. اون جا منتظرمون.

چقدر پول قراره ازتون بگیرین؟

بستگی داره که چه جور بخوای بری. اگه با کشتی و قایق بری کم‌تر می‌گیرن ولی اگه بخوای پاسپورت قلابی ازشون بگیر و خودت بری جایی که اون جا درخواست پناهندگی بدهی، حدود ۱۰ هزار دلار می‌شه.

مگه پاسپورت جعلی هم می‌دن؟

آره اینا حرفه‌ای هستن.

۱۰ هزار دلار دارین؟

حسن: نه ندارم. شریف: منم ندارم. از راه دریا می‌رم.

می‌دونین دریا چقدر خطرناکه؟

شریف: آره ولی اگه بتونیم بریم به خطرش می‌ارزه. تصور کن یه پاسپورت اروپایی داشته باشی. می‌تونی مثل شاه زندگی کنی. تازه اگه نشه، من به زندگی قاچاقی توی اروپا هم راضیم.

حسن: آره ولی چاره‌ای ندارم. الان سی سالمه و این‌جا هیچ امیدی به زندگی و آینده ندارم. یا می‌رم و رد می‌شم یا برمی‌گردم توی همین بدبختی. (باخنده) می‌دونم که همین جور منتظرم می‌مونه.

حتما می‌دونین که احتمال مرگتون هم هست؟

(با سکوتی نسبتاً طولانی) بله ولی در هر صورت من می‌رم. شانس یه بار در خونه‌ی آدم رو می‌زنه. اگه اینم بگذره دوباره حتی نمی‌تونیم به اروپا فکر کنیم. شریف: من نه امیدی به افغانستان دارم نه به ایران.

حسن: به محض این‌که من برسم و بفهمم اوضاع چطوره، برادرم با زن و دو تا بچه‌ش میان.

فکر می‌کنید اون‌جا چی در انتظار تونه؟

حسن: من می‌دونم که اون‌جا هم زندگی راحتی نداریم ولی می‌دونم اگه بتونم اقامت بگیرم، هر چی هم که سخت باشه باز از این‌جا بهتره. من توی کردستان بمونم یا باید معتاد بشم یا موادفروش یا مسافرکش. من اون‌جا مسافرکش بودم ولی مگه یه شهر کوچیک چقدر مسافر داره؟ تازه با این وضع بنزین اصلا خرج خود ماشین هم در نمی‌آد چه برسه به زندگی.

شریف: من این‌جا یا کار ساختمانی می‌کنم یا ضایعات جمع می‌کنم. فکر نمی‌کنم اون‌جا کاری از اینا بدتر بهم بدن.

تخصصی دارین که اون‌جا به دردتون بخوره؟

شریف: نه
حسن: من کار با چوب بلدم. چندسال زندان بودم. اون‌جا یاد گرفتم.

چرا زندان؟

به‌خاطر قاچاق. برای کار رفته بودم قشم. اون‌جا کالا از راه دریا می‌آوردیم، بهش می‌گن چتربازی. یه شب گرفتیم و چند سال رفتیم زندان. به‌خاطر همون تجربه از دریا نمی‌ترسم. من شب تو دریا بودام.

ادامه در صفحه بعد

آنان که...
چی قاچاق می‌کردین؟

پارچه، چای، مشروب. هر چی که می‌شد آورد. زندان، اونم تو اون هوای جنوب، دمار از روزگار آدم در می‌آره.

اگه بهتون بگن که یه دنیا و زندگی بهتر رو می‌شه همین‌جا و با همین مردم ساخت چی می‌گین؟ یه چیزی که اروپا قابل قیاس باهاش نباشه؟

شریف: بهتر از اروپا؟ چه جوری؟ آخه اروپا همه چی داره. ثروت، رفاه، احترام...

یه دنیایی که برای احترام گذاشتن بهت به جیب نگاه نکنن. تحقیرت نکنن. جامعه دست آدمای پولدار نباشه.

چه جوری؟

با مبارزه کردن با جنگیدن برای از بین بردن این نظام جهانی.

حسن: (باخنده) حرفای سیاسی! سیاست برای ما آب و نون نمی‌شه.

سیاست، آب و نونتون رو که گرفته! تو وقتی داری از بی‌کاری، بی‌پولی، فقر، ناامیدی صحبت می‌کنی یعنی داری از سیاست حرف می‌زنی.

ما توی دردای خودمون موندیم. شما از سیستم جهانی حرف می‌زنی. دلت خوشه خانم.

مسأله همینه. دردای ما، فقط دردای ما نیست. دردای اجتماعه و با رهبری درست، می‌شه حلش کرد.

چه جوری؟ مگه اون ۸۸ نبود، چی شد؟

۸۸ رهبری درست نبود. هدف درست نبود.

شریف: حرفای قشنگیه ولی شدنی نیست. من ترجیح می‌دم نقد رو بچسبم و راهی اروپا شم.

تو می‌تونی بری ولی یادت باشه چی گفتیم: راه‌های دیگه‌ای هم برای نجات از این شرایط هست. ■

ستاره مَه‌ری

موقعیت تحصیلات عالی و اشتغال زنان

سال تحصیلی ۹۴-۹۵ در شرایطی فرا رسیده که ۵۸ درصد از شرکت کنندگان در آزمون سراسری، ۵۱ درصد از پذیرفته شدگان در آزمون کارشناسی ارشد و ۴۳ درصد از پذیرفته شدگان آزمون دکتری را زنان تشکیل دادند. واضح است که با وجود تمامی محدودیت‌ها که شامل سهمیه بندی جنسیتی و بومی‌گزینی است، حضور زنان به طور متوسط بیش از ۵۰ درصد است.

اما دخترانی که پا به دانشگاه می‌گذارند با چه مشکلاتی روبرو هستند؟ آنان اگر بتوانند به مکانی متفاوت از محل زندگی خود بروند در صورت پذیرش در رشته‌های غیر روزانه، با معضل خوابگاه مواجه می‌شوند. دانشگاه‌های سراسری اولویت استفاده از خوابگاه را به دانشجویان روزانه می‌دهند. دانشگاه‌های آزاد و غیرانتفاعی و پیام نور، خوابگاه ندارند. کرایه کردن خانه دانشجویی هم به خاطر مجرد بودن کار آسانی نیست. معضلات دیگری هم هست که بعد از اتمام دوره تحصیل انتظار دختران را می‌کشد. اگر بخواهند در همان شهر محل دانشگاه خود بمانند و کاری پیدا کنند، البته در صورتی که با مخالفت خانواده روبرو نشوند، تازه با معضل بیکاری گسترده که قربانی اصلی‌اش زنان هستند روبرو خواهند شد. دستمزد اندک، تثبیت جایگاه زنان شاغل در رتبه‌های پایین و میانی، انواع و اقسام تحقیرها و تعدی‌ها از جانب مدیران و کارفرمایان و همکاران مرد، جزء ثابت تصویر اشتغال زنان است.

اخیرا مولاوودی معاون روحانی در امور زنان و خانواده در نشست با خبرنگاران گفت که: «بخش غیررسمی اشتغال زنانه شده و ارزان بودن نیروی کار زنان و اجبار آنها به پذیرش شغل در هر شرایطی آنها را تبدیل به گزینه‌ای مناسب برای کارفرمایان کرده است». او در نشست دیگر با موضوع تعاون به آمار بیکاری بالای ۴۰ درصد در میان زنان با تحصیلات دانشگاهی هم اشاره کرد.

یکی از مختصات نظام سرمایه‌داری وجود ارتش ذخیره بیکاران و بهره برداری از کار زنان با دستمزدی کمتر از مردان در شرایط برابر کار است. این ساختار در مواقع بحران با استفاده از فشار نیروی کار مازاد، شدیدتر از قبل از نیروی شاغل بهره‌کشی می‌کند و در دوران رونق هم برای توسعه و گسترش فعالیتش، نیروی آماده‌ای دارد که به کار بگیرد. آنچه در اقتصاد ایران که یک کشور تحت سلطه امپریالیسم است می‌بینیم نیز جز این نیست. بر طبق آمار سال ۱۳۹۲ نرخ بیکاری زنان و دختران جوان بیش از ۲ برابر نرخ بیکاری مردان جوان بوده است. حرف‌های معاون روحانی در امور زنان و خانواده نشان می‌دهد که با گذشت دو سال از سر کار آمدن «دولت تدبیر و امید» هم نه تنها وضع تغییر نکرده بلکه اوضاع آشفته‌تر از پیش هم شده است.

وضعیت فوق نتیجه‌ای جز تشدید فرودستی و قید و بندهای سنتی و خانوادگی برای زنان، بالا بردن آمار اعتیاد و تن فروشی، عکس‌العمل‌های فردی گسترده به شکل پدیده دختران فراری و سایر معضلات اجتماعی در حوزه زنان نخواهد داشت. اینگونه معضلات به ویژه در جامعه‌ای که علاوه بر زنجیرهای مناسبات سرمایه‌داری، آغشته به مناسبات مردسالاری، پدرسالاری و خرافات و عقاید عقب‌مانده مذهبی نیز هست، ابعاد گسترده‌ای به خود می‌گیرد. وضعیت ساختار اقتصادی اجتماعی ایران، موقعیت زنان را در حوزه اشتغال زنان به شدت شکننده کرده است.

جامعه ایران برای رهایی از انواع ستم‌هایی که قشرهای مختلف جامعه با آن دست به گریبانند نیازمند حرکت رادیکال جوانان پیشرو به خصوص زنان است. زنانی که علاوه بر کار خارج از خانه و «نان آوری»، وظیفه تربیت و نگهداری فرزندان و کار خانگی را نیز به دوش می‌کشند. زنانی که در معرض انواع تبعیض‌ها و خشونت‌های ناشی از ستمگری دولت و مناسبات مردسالارانه حاکم بر جامعه و خانواده قرار دارند. فقط از طریق اتحاد در تشکلهای مبارزاتی گوناگون بر اساس یک خط رادیکال و سازش‌ناپذیر است که زنان خواهند توانست جنبشی حق طلبانه، قدرتمند، ادامه دار و تاثیرگذار بر کل فضای جامعه به راه اندازند. خیل دختران دانشجو این ظرفیت را دارند که به شعله‌های سرکش یک آتش عظیم برای دگرگونی ریشه‌ای جامعه تبدیل شوند. ■ نسیم ستوده

در بارهٔ پراتیک اجتماعی و مسئلهٔ تئوری

جمعیت وسیعی از جنگ‌های خونین خاورمیانه می‌گریزد و اگر زنده بماند در حاشیه مرزها و پشت سیم خاردارها سرگردان می‌شود. شرکت‌های مالی امپریالیستی چنگال خود را هر چه عمیق‌تر به تن مردم دنیا فرو می‌کنند. خشکسالی، سیل و طوفان مردم بسیاری از نقاط جهان را به فقر می‌فرستد. دریاچه‌ها خشک می‌شود. آب رودخانه‌ها شور می‌شود. زنبورها می‌میرند و باغ‌ها و مراتع بارور نمی‌شود. کودکان جنوب در زباله‌های آلوده صنعتی به دنبال نان شب می‌گردند. زنان (و مردان جوان) هر روز طعمهٔ صنعت سکس می‌شوند. صدای بمب و آتش و اذان از همه جا به گوش می‌رسد. این وضعیت غیر قابل تحمل بی‌شک مقاومت و اعتراض را هم برمی‌انگیزد اما بی‌دورنما، بی‌رهبری، بدون نقشه و استراتژی پیروزمند. امروز کج‌اندیشی و توهم، محدودنگری و التقاط، کم‌توقعی و اصلاح‌طلبی است که در نهایت سمت و سوی اعتراض‌ها و حق‌طلبی‌های ستم‌دیدگان را تعیین می‌کند؛ هر قدر هم که رادیکال و خونین بروز کنند. بحران کماکان بخش بزرگی از نیروهای برآمده و مرتبط با جنبش بین‌المللی کمونیستی را به زنجیر کشیده است. بی‌توجهی و مخالفت با تئوری انقلابی تئوری کمونیستی که به قول لنین، بدون آن جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد ذهن این نیروها را تسخیر کرده است. گروهی به نام ایستادگی بر اصول، وظیفه و رسالت پرداختن به تئوری کمونیستی و تکامل آن بر پایهٔ جمع‌بندی عمیق و علمی تجارب تاکتونی و سنتز صحیح آن را زیر سؤال می‌برند. روی دیگر سکهٔ این جزم‌گرایی سترون و قهقرایی، دنباله‌روی از سیر خود به خودی مقاومت‌ها و اعتراض‌های جاری است. همان بیماری که زمانی لنین علیه‌اش به پا خاست امروز گریبان بسیاری از این نیروها را گرفته است: «جنبش همه چیز، هدف نهایی هیچ چیز».

البته این رویکرد نادرست در



بسیاری موارد، چنین آشکار و زمخت به چشم نمی‌آید؛ بلکه در پشت بحث‌ها و استدلال‌های به ظاهر پیچیده و متکی به تجربه سنگر می‌گیرد. این حرف مانو تسه دون که «پراتیک تنها محک حقیقت است» و یا این جمله لنین که «تئوری خاکستری است دوست من. سبز، درخت همیشه بارور زندگی است» (جمله‌ای که از گوته وام گرفته بود) به میان آورده می‌شود تا تئوری انقلابی (و ضرورت بازبینی و تکامل و تصحیح دائمی آن) کم‌اهمیت یا بیهوده جلوه داده شود.

در جریان بحث‌های شبهه مارکسیستی این روزها، مرتباً با تصویر وارونه و نادرستی از دو مقوله (یک معنا و مفهوم پراتیک اجتماعی و دوم رابطه میان تئوری و پراتیک) روبرو می‌شویم. با درک محدود و یک‌جانبه‌ای که پراتیک را صرفاً همین تجربه‌های مستقیم و فوری و روزمره افراد معرفی می‌کند. و تئوری را نیز چیزی فراتر از یک چارچوب «قابل تعمیم» از همین پراتیک نمی‌داند.

اما پراتیک اجتماعی صرفاً به تجربه فوری و فردی (یا گروهی) که هر شخص (یا یک تشکیلات) در جریان مبارزه کسب می‌کند محدود نمی‌شود. پراتیک اجتماعی در عام‌ترین مفهوم خود یعنی کل فعالیت جامعه بشری در ارتباط و عمل متقابل گروه‌های انسانی و در عمل متقابل با طبیعت بیرونی. به ویژه در دنیای امروز که به واسطه توسعه سرمایه‌داری (خاصه در عصر امپریالیسم) بیش از پیش در هم ادغام شده، پراتیک اجتماعی مفهوم، خصوصیت و تأثیری بیش از پیش جهانی دارد. هر چند این دنیا بر اثر تقسیم‌بندی‌ها و تخصصات طبقاتی، تقسیم‌بندی‌های میان ملل ستم‌دیده و ستمگر، و یا ستم بر نیمی از نوع بشر یعنی زنان از هم گسسته و پاره پاره شده اما کماکان با نوع بشر و پراتیک اجتماعی‌اش به مثابه یک «کلیت» روبرویم.

یک شکل رایج از دیدگاه محدودنگرانه به پراتیک اجتماعی، تلاش برای «خصوصیت و هویت

ملی» بخشیدن به این پراتیک است. ارائه تبیین ناسیونالیستی از تئوری کمونیستی، از مبارزه طبقاتی و از خود طبقه پرولتاریا، نتیجه ناگزیر این دیدگاه است. فقط تصورش را بکنید که مثلاً لنین در مواجهه با سیاست‌های بورژوا شوونیستی حزب سوسیال دمکرات آلمان در دوران جنگ جهانی اول و یا مانو در مقابل تئوری‌های رویزیونیستی حزب کمونیست شوروی در میانه دهه ۱۹۵۰ از این موضع حرکت می‌کردند که پراتیک اجتماعی هر «پرولتاریای ملی» متعلق به خودش است. با این حساب ارزیابی و جمع‌بندی از چنین پراتیکی قاعدتاً به دوش کسانی قرار دارد که درگیر آن پراتیک هستند. و در ادامه، جمع‌بندی‌ها و تئوری‌هایی که در مورد انقلاب در یک کشور مشخص از سوی «دست‌اندرکاران جنبش» در همان کشور تولید می‌شود ارزش و اعتبار بیشتری دارد نسبت به جمع‌بندی و سنتز یک تئوریسین روشن بین کمونیست که هزاران کیلومتر دور از این سرزمین زندگی می‌کند.

اما در واقعیت عینی، ما با پراتیک (و تئوری) جهانی یک طبقه جهانی روبرویم که مهمترینش تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی در شوروی و چین است. تجاربی غنی که جنبش بین‌المللی کمونیستی هنوز می‌تواند و می‌باید با تعمیق جمع‌بندی و سنتز آن‌ها درک خود را از چگونگی تغییر جهان تکامل دهد. دور شدن از این واقعیت معنایی جز فاصله گرفتن از تئوری روشن‌کننده مسیر انقلاب جهانی کمونیستی و پراتیک انترناسیونالیستی برای تحقق این هدف ندارد.

واقعیت این است که تئوری کمونیستی فقط از پراتیک اجتماعی پرولتاریا، در یک کشور خاص و در یک دوره معین ناشی نمی‌شود. منابع دانش به این تجربه حتی اگر بسیار گسترده و تاثیر گذار هم باشد محدود نمی‌شود. برای مثال، تدوین تئوری‌های صحیح و راهگشا در علوم طبیعی و اکتشافات و

پیشروی‌هایی که در این عرصه صورت گرفته به شکل‌گیری جهان‌بینی انقلابی کمونیستی بسیار خدمت کرده و خواهد کرد. یا مثلاً، درک اصل عدم قطعیت در فیزیک و یا پیشرفت‌های جدیدی که در ریاضیات انجام گرفته به تصحیح جهت‌گیری تک‌خطی و رویکردهای برخاسته از ماتریالیسم مکانیکی کمک می‌کند. به ما امکان می‌دهد درک صحیح‌تر و دیالکتیکی‌تر و علمی‌تری از قوانین طبیعت و جامعه داشته باشیم و مشخصاً رابطه میان ضرورت و تصادف را بهتر بفهمیم.

به شکل‌گیری و ظهور خود مارکسیسم نگاه کنید. مارکسیسم محصول دانش عظیم انباشت شده در عرصه‌های مختلف فعالیت نوع بشر و نیز پیدا شدن فاکت‌های جدید و گسسته‌ها و جهش‌های نظری در برخی رشته‌های علوم در قرن نوزدهم بود. خلاصه‌ای از فرایند شکل‌گیری مارکسیسم را لنین در اثر خود «سه منبع و سه جزء مارکسیسم» ارائه کرده است. در آن مقاله هیچ کلامی از تجربه مستقیم مارکس نیست بلکه تأکید بر اتصال میان مارکس با مکاتب فلسفی، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم قرن نوزدهمی است. در واقع، مارکسیسم یا همان سنتزی که مارکس به آن دست یافت قالب‌ریزی مجدد درک و طرح‌های ذهنی و دورنماهای متفکران دیگر بود: از ریکاردو گرفته تا داروین و هگل و غیره. این سنتز برآمده از تحلیل‌ها و مشاهدات پیگیرانه شخص مارکس در مورد تحولات سیاسی و به موازات آن مبارزه طبقاتی بود. تجربه مستقیم مارکس در ایجاد انترناسیونال اول یعنی نخستین تلاش برای متحد کردن سازمان‌هایی که به خاطر کارگران و ستم‌دیدگان و امر سوسیالیسم در کشورهای مختلف مبارزه می‌کردند نیز جزئی از پراتیک مارکس محسوب می‌شد که نقشی کاملاً تبعی در انجام این سنتز داشت. فراموش نکنیم که مارکس به مثابه تنها کسی که ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را از تجربه کمون پاریس بیرون کشید و کوشید این مقوله تعیین‌کننده در انقلاب کمونیستی را تعریف سازی کند، خودش در پراتیک کمون شرکت نداشت. اگر کسی مدعی شود «پراتیک مستقیم» مارکس و انگلس نقش مرکزی را در کار تئوریک آن‌ها بازی کرد، آشکارا تاریخ را تحریف کرده است. واقعیت تاریخی این است که مارکس چند دهه از مبارزه طبقاتی کمونیستی خود را پشت میز کار تئوریکش در کتابخانه موزه بریتانیا گذراند. مهم‌تر اینکه مارکس و انگلس، تئوری خود را در جریان مبارزه تئوریک با صاحب‌نظران عرصه فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی

تکوین کردند و تکامل دادند.

وجه دیگری از رویکرد تنگ‌نظرانه و نادرست به تئوری را نزد کسانی می‌یابیم که هنگام پرداختن به تئوری انقلابی (که معمولاً آن را به صورت دستورالعملی برای پیشبرد مبارزه طبقاتی می‌دانند) صحت از این می‌کنند که تئوری ما عمدتاً باید متکی به تجربه آن مبارزاتی باشد که نظریه‌پردازان پرولتاریا مستقیماً در آن شرکت داشته‌اند. از این منظر، تئوری اگر از جانب رهبر یا رهبرانی تدوین شود که مستقیماً در پراتیک‌های مهم و حاد انقلابی شرکت دارند (که معمولاً این مسئله، حضور در صحنه جنگ انقلابی را به ذهن می‌آورد) صحیح‌تر و ارزشمندتر و قابل‌اجراتر از فرضاً تئوری‌هایی است که «پشت‌میز» و یا در نتیجه «بحث و جدل نظری» تولید شده‌اند. به ویژه اگر آن عمل حاد انقلابی با پیشروی‌ها و پیروزی‌های چشمگیر و یا با جان‌فشانی‌های الهام‌بخش همراه شود، آن تئوری نیز مشروع‌تر و بی‌برو و برگردتر به نظر می‌رسد. این درک از معیار «درستی» یک تئوری، مکمل رویکرد پراگماتیستی به پراتیک است. پراگماتیسم، آن عملی را نماینده «حقیقت» می‌داند که بر اساس موفقیت‌های قابل رؤیت و نتایجی که می‌تواند در یک چارچوب معین به همراه داشته باشد یک توافق عمومی ایجاد کند و به این معنی در آن مقطع معین، «پاسخگویی» سؤالات و ناروشنی‌ها باشد. مبارزه‌ای که در حیطه تئوریک جریان می‌یابد در واقع نتیجه ارائه تجزیه‌ها (تئوری‌های) متفاوت و مقابل هم، برخاسته از واقعیت اجتماعی و شرایط اجتماعی و تجربه‌های واحد است. تجربه‌هایی که می‌توانند ناشی از «تجربه مستقیم» باشند و یا از پراتیک غیرمستقیم و گسترده‌تر. در چالش‌های تئوریک، صحت و حقانیت یک نظریه با این معیار تعیین می‌شود که با واقعیت عینی انطباق دارد یا نه. تضادها و جهت‌گیری‌های پایه‌ای یک پدیده یا فرایند را درست منعکس می‌کند و راه حل آن تضادها را درست ترسیم می‌کند یا نه. ■

«آتش»

توضیح

این نوشته بر اساس مقاله «برای مرحله نوین انقلاب در جهت کمونیسم، ماوتسیسم را به صورت علمی بفهمیم، استوارانه از آن دفاع کنیم و از آن فراتر رویم» (نویسنده: کی. جی. آ) منتشر شده در «خط‌تمایزها» (مجله تئوری و جدل کمونیستی شماره ۲ ۲۰۱۲) و مقاله «اجیت: تصویری از پس‌مانده گذشته» (نویسندگان: اسحاق باران و کی. جی. آ) منتشر شده در «خط‌تمایزها» (شماره ۴ ۲۰۱۵) تهیه شده است.

پشت خنده‌های «خندوانه»



در دو سالی که از شکل‌گیری کابینه روحانی می‌گذرد، شاهد انواع حرکت‌هایی هستیم که در میان مردم شادی کاذب ایجاد می‌کند. البته این طبقه متوسط شهری است که بیشتر از این حرکت‌ها استقبال می‌کند. رقص و پایکوبی بعد از اعلام نتیجه آخرین انتخابات ریاست جمهوری، بعد از پیروزی‌های ورزشی تیم‌های ملی، بعد از «توافق هسته‌ای»، نمونه‌هایی از ایجاد فضای شادی کاذب است که البته رسانه‌های گروهی داخلی و خارجی در آن نقش مهمی دارند. مهم نیست که هر مورد از این وقایع فقط چند ساعت یا چند روز طول می‌کشد و بعد از اینکه نشنگی از سر پدید، دوباره نوبت خماری و گیجی از ادامه فلاکت و بدبختی‌ها می‌رسد. مسئله این است که باز هم مورد جدیدی رو می‌شود برای سر کار گذاشتن بخشی از جامعه. اما القاء شادی کاذب به مردم به شکل روتین هم انجام می‌شود. ابزار این کار رسانه ملی است: صدا و سیما، جمهوری اسلامی. حکومت ساختن برنامه‌های تلویزیونی در مایه طنز را مفید و لازم تشخیص داده است. یک نمونه اش برنامه «خندوانه» است که تولید و پخش آن از سال ۹۳ در شبکه تازه تأسیس «تسبیم» شروع شد. این برنامه که مورد استقبال عمومی واقع شده، تنها هنرش تبلیغ شادی در یک جامعه بحرانی و آکنده از استرس و افسردگی است.

این برنامه در آغاز یک کار طنز و کمدی بود و نکته مهمش این بود که جنبه سیاسی نداشت. معمولاً مواردی خنثی را مطرح می‌کرد مثل خاطرات کودکی کم‌دین‌های دو دهه گذشته؛ رضا شفیعی جم، بیژن بنفشه خواه و ... اما در فصل دوم تولید برنامه، نه تنها دکور عوض شد بلکه نگاه سیاسی و اجتماعی آن هم قوت گرفت؛ نگاهی از روی سازش و تأیید وضع موجود. رامبد جوان به عنوان کارگردان «خندوانه» در مصاحبه‌ای با روزنامه شرق به حرف کسانی که منتقد وجه سیاسی برنامه هستند می‌پردازد و می‌گوید: «مهم این است که با وجود همه مشکلات، مردم به خودشان یادآوری کنند که می‌توانند حالشان را خوب کنند و هیچکس در این امر به اندازه خودشان موفق نخواهد بود.» این حرف، من را به یاد کارکرد ترانه «همه چی آرومه/ من چقد خوشبختم» در اوج تلاطم و سرکوب خیزش سال ۸۸ می‌اندازد که بیان خودفریبی و خوشخیالی بخشی از

قشر میانی متوهم بود که تلاش می‌کرد چشمش را بر واقعیت ببندد و روی آتش سوزان خاکستر بریزد. در حال حاضر برنامه «خندوانه» از چند بخش تشکیل می‌شود. در ابتدا مجری برنامه، نفرات حاضر در برنامه را که پس از گذراندن دوره آموزشی به برنامه می‌آیند به خنده مصنوعی به روش‌های خود دعوت می‌کند. بعد از آن، شعرهایی را همراه با دست زدن و هم‌نوایی حضار می‌خوانند: «هر چی بخندی می‌گم کم بود / هر روز خنده می‌خواد این کالبد / با انرژی مثبت رامبد / دیگه نداریم ما کمبود». خوب است بدانید که این شعرها از «گامنو» است یعنی همان کسی که ترانه مردسالارانه و مبتذل «سوسن خانم» را ساخته بود. سپس نوبت مهمان مشهوری که به برنامه دعوت شده می‌رسد که معمولاً از میان بازیگران، ورزشکاران، اصحاب رسانه، اساتید و پزشکان انتخاب شده است. البته در چند مورد، افراد و مقامات سیاسی و با نفوذ هم مهمان «خندوانه» بوده‌اند. رامبد جوان این‌ها را سین جیم می‌کند و سر به سرشان می‌گذارد. بعد هم نوبت کم‌دین‌هایی مثل علیرضا خمسه می‌رسد که برای خندان مردم به صحنه می‌آیند. در کنار این افراد یک شخصیت عروسکی به نام «جناب خان» هم هست که لهجه آبادانی دارد و کارش خنده دارتر کردن برنامه است. در این میان، کم‌دین‌ها مزه پرانی‌های مردسالارانه و ضد زن هم می‌کنند. در کنار همه این‌ها، تبلیغات ناسیونالیستی هم می‌شود. سرود خلیج فارس پخش می‌کنند، حضار با آن هم نوا می‌شوند تا در بین مخاطبان برنامه «حس مشترک» قلبی ایجاد شود؛ یک ایدئولوژی بی‌خطر به نفع حکومت.

رامبد جوان مدعی است که برنامه‌اش جنبه سیاسی ندارد و فرمایشی نیست. می‌گوید قصدش این است که نشان دهد دولتمردان هم از افراد جامعه‌اند. او به مدت پنج ثانیه خنده میهمان برنامه را پخش می‌کند و از تماشاگران آمار می‌گیرد که بهترین خنده را متعلق به کدام مهمان می‌دانند. به گفته رامبد جوان: «دو نکته در برنامه ما حائز اهمیت است؛ اول اینکه نشان دهیم همه آدم‌های موفق شوخ طبع هستند... چون تو باید بلد باشی با دنیا شوخی کنی یا بلد باشی با فاجعه شوخی کنی... نکته بعد این که متأسفانه ما عادت کرده‌ایم از

کسی متوقع باشیم... انگار همیشه چیز دیگری باید وجود داشته باشد تا حال ما بهتر شود.»

از همین دو جمله می‌توان اندیشه حاکم بر برنامه و هدف از تولید آن را فهمید. می‌خواهند مخاطب را اسیر تخیل شادی کنند تا شرایط موجود را به همین شکلی که هست بپذیرد و برای تغییرش تلاش نکند. رامبد جوان تلاش برای به دست آوردن چیزی دیگر را اشتباه می‌داند و معتقد است که باید به آنچه هست قناعت کرد.

آیا انتظار دارند باور کنیم که «خندوانه» جنبه فرمایشی و سیاسی ندارد؟ مخاطبان اصلی این برنامه بی تردید طبقه متوسط شهری به بالا هستند که «خندوانه» را توسط مبدل‌های دیجیتال، گوشی‌های هوشمند و یا داندلود از شبکه اینترنت پرسرعت دنبال می‌کنند. این‌ها با منافع واقعی یا توهم آلودشان، با ذهنیت رفرمیستی‌شان، به تبلیغ «خندوانه» در محیط کار و خیابان و خانه می‌پردازند. کم نیستند کارمندان، متخصصان، استادان و دبیرانی که به مبلغ بی‌جیره و مواجب «رسانه ملی» تبدیل شده‌اند و همکاران یا دانشجویان و دانش‌آموزان خود را به تماشای «خندوانه» ترغیب می‌کنند. سازمان قطار شهری تهران (مترو) هم با بلبوردها و در مواردی با حضور برنامه‌سازان «خندوانه» در این تبلیغات شرکت دارد. باز هم کسی هست که مدعی شود پشت تولید «خندوانه»، سیاستی نخواهیده است؟

در نظام طبقاتی با تقسیم کار ناعادلانه و ستمگرانه‌اش، طبقات فرودست از امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محروم‌اند. موفق بودن در این نظام معنی معینی دارد: صاحب امتیاز شدن و برتری کسب کردن در این یا آن عرصه. این موقعیت نتیجه جایگاه طبقاتی و رابطه اقتصادی و اجتماعی است که افراد با نظام موجود و دستگاه قدرت حاکم برقرار می‌کنند. این ربطی به شوخ

طبعی ندارد. این در واقع رضایت از وضع موجود است؛ از شرایطی که میلیون‌ها انسان را به زیر خط فقر می‌راند. این رضایت از حاکمیت مردسالار و ستم بر زنان است؛ رضایت از حاکمیت جهل و خرافه مذهبی و ارزش‌ها و باورهای قرون وسطایی؛ رضایت از برتری یک طبقه اقلیت بر اکثریت جامعه. شوخ طبعی مورد نظر «خندوانه» هر قدر هم که با ادعای انسان دوستی و کمک به هم‌نوع همراه باشد، تبلیغ پذیرش شرایط حاکم است و نافرجام بودن تغییر آن. ممکن است برخی افراد با خاستگاه طبقات محروم مهمان «خندوانه» شوند اما آن‌ها نیز صرفاً عناصری هستند که به جمع قشرهای ممتاز بالایی اعم از هنرمندان یا ورزشکاران اضافه می‌شوند. رفاه و امتیاز این‌ها نتیجه شاد بودن‌شان نیست که بیشتر نشانه بی‌خیال بودن‌شان در برابر واقعیات زشت مسلط بر جامعه است. توصیه‌های «خندوانه» من را به یاد توصیه‌های موجود در کتاب «راز» می‌اندازد که نگرشی غیرماتریالیستی از جهان مادی را ترویج می‌کند و مدعی می‌شود که افراد با خلق ذهنیات شخصی می‌توانند شرایط جامعه را کنترل کنند. آیا در دنیای واقعی یک کودک فقیر می‌تواند با خواب و خیال‌هایش سیر شود؟ تاثیر ذهنی برنامه‌هایی از این دست بر جامعه، دور کردن افق تغییر اندیشیدن به ضرورت و امکان تحول جمعی است. در شرایطی که نارضایتی گسترش می‌یابد و حتی بخش‌هایی از طبقه متوسط نیز تحت تاثیر بی‌ثباتی و عدم امنیت اقتصادی و فشارهای سیاسی و اجتماعی به مخالفت و اعتراض کشیده می‌شوند، نقش رسانه‌های رسمی با تبلیغات ایدئولوژیک‌شان برای کنترل جامعه بیش از پیش برجسته‌تر شده است. «خندوانه» هم در این چارچوب جای دارد. ■

نامه ارسالی یکی از خوانندگان